



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورموفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه

تاریخ: ۳۰ دی ۱۴۰۴

مصادف با: ۳۰ رجب ۱۴۴۷

موضوع جزئی: اصل برائت - ادله برائت - دلیل دوم: روایات - روایت اول: حدیث رفع - بررسی دلالتی حدیث رفع -

۲. «ما» موصوله - مطلب دوم: بررسی اختصاص و عدم اختصاص «ما» به شبهات موضوعیه - طرق پنج گانه - طریق دوم

- اشکالات محقق عراقی - پاسخ امام خمینی به اشکال اول محقق عراقی - اشکال دوم محقق عراقی - پاسخ اول - پاسخ

دوم - اشکال محقق حائری به طریق دوم

جلسه: ۷۵

سال هفدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث از طرق اثبات اختصاص «ما» موصوله به افعال خارجی و شبهات موضوعیه بود، عرض کردیم که چند طریق برای اثبات این اختصاص ذکر شده است. طریق نخست مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که نمی‌تواند اختصاص حدیث رفع را به شبهات موضوعیه اثبات نماید. طریق دوم، مسئله وحدت سیاق بود. این طریق مورد اشکال برخی از بزرگان قرار گرفته است و پاسخ‌هایی به آن ارائه شده است. محقق عراقی دو پاسخ به این طریق داده‌اند.

اصل طریق مذکور این بود که «لا یعلمون» باید با توجه به سایر فقرات معنا شود؛ در عبارت «لا یطیقون، ما استکرها علیها، ما اضطروا الیه» مسلماً فعل است که معنا می‌یابد، زیرا اضطرار، اکراه و طاقت، نسبت به فعل معنا دارند نه نسبت به حکم. بنابراین، منظور در آنجا مسلم فعل است نه حکم؛ در نتیجه در «ما لا یعلمون» نیز باید فعل منظور باشد نه حکم. لذا به قرینه وحدت سیاق، مراد باید فعل باشد.

محقق عراقی به این طریق دو اشکال کردند:

اشکال اول این بود که اگر ملاحظه سایر فقرات مطرح باشد، سه فقره دیگر نیز وجود دارد: «الطیره»، «الحسد»، «الوسوسه فی التفکر فی الخلق». حال آنکه همه این موارد، حالات نفسانی هستند و فعل نمی‌تواند در مورد آنها منظور باشد. به این مطلب پاسخ داده شد و مورد پذیرش قرار نگرفت.^۱

پاسخ امام خمینی به اشکال اول محقق عراقی

امام خمینی در پاسخ به اشکال اول محقق عراقی می‌فرماید:^۲ اگر ملاک، وحدت سیاق باشد، وحدت سیاق تنها در صورتی معنا می‌یابد که الفاظ تکرار شده باشند. به عنوان مثال، در «ما لا یعلمون»، «ما لا یطیقون»، «ما استکرها علیها»، همه مشتمل بر «ما» موصوله هستند. در این صورت می‌توان گفت وحدت سیاق معنا دارد؛ اما چنانچه در دو قسمت از یک حدیث، کلماتی وجود دارد که خود آنها با یکدیگر ما به الاشتراک ندارند، نمی‌توان وحدت سیاق را با ملاحظه آن کلمات در نظر بگیریم. ما این سه عنوان «حسد»، «وسوسه» و «طیره» را به کلی از بقیه جدا می‌دانیم و لذا وحدت سیاق اصلاً در این روایت به یک معنا وجود

^۱ نهایت‌الافکار، جلد ۳، صفحه ۲۱۵.

^۲ تهذیب، ج ۳، ص ۳۲

ندارد. پس اصل اشکالی که متوجه محقق عراقی است، این است که اصلاً ما در اینجا باید بگوییم وحدت سیاق وجود ندارد. به علاوه، ایشان همان نکته‌ای که دیروز نیز اشاره شد، را همه ذکر کردند (اگرچه به نظر ما مورد قبول نیست) و آن این که حتی در مورد این حالات درونی هم می‌توان عنوان «فعل» را به کار برد، به عنوان فعل جوانحی که ما آن را رد کردیم.

اشکال دوم محقق عراقی

اما عمده اشکال دوم محقق عراقی به طریق دوم این است: ایشان می‌فرمایند مستدل در واقع به وحدت سیاق استناد کرده است و بر این اساس، «ما» در «مَا لَا يَعْلَمُونَ» را به معنای فعل گرفته است. لکن در کنار این، ما یک ظهور سیاقی دیگر نیز داریم. ظهور سیاقی اول همان است که مستدل گفته است که «ما» در آن سه فقره به معنای «فعل» است، پس در ما لا يعلمون هم باید به معنای فعل باشد.

اما ظهور سیاقی یا وحدت سیاقی دوم این است: اوصاف مذکور در حدیث مانند «مَا لَا يَعْلَمُونَ»، یعنی جهل به چیزی که شما نمی‌دانید. این ظهور در این دارد که جهل، بنفسه و مستقیماً و مباشرتاً، به چیزی تعلق می‌گیرد که معروض جهل است. آن چیزی که معروض جهل است چیست؟ حکم است. یعنی «مَا لَا يَعْلَمُونَ» به معنای عدم‌العلم یا جهل، متعلق می‌شود به حکم. تعلق جهل و عدم‌العلم به حکم، بالذات و بلاواسطه و مباشرتاً است. اما اگر ما جهل را به موضوع یا فعل نسبت دهیم، این به واسطه یا بالعرض به آن موضوع و فعل متعلق می‌شود. به عبارت دیگر، ذات موضوع بما هو موضوع، معروض جهل نیست، بلکه چون عنوانی پیدا کرده، معروض جهل شده است. خود این مایعی که اکنون ما شک داریم آیا خمر است یا خیر، خودش معروض جهل نیست. کسی نمی‌تواند بیاید و بگوید «أَنَا لَا أَعْلَمُ هَذَا الْمَاعِ» نمی‌تواند این را بگوید. بله، می‌تواند بگوید «أَنَا لَا أَعْلَمُ خَمْرِيَّةَ هَذَا الْمَاعِ» (من خمریت این شراب را نمی‌دانم). یعنی این عنوان را. پس ذات موضوع، معروض جهل نیست، بلکه جهل بواسطه و بالعرض متعلق می‌شود به ذات موضوع. حال آن واسطه و عرض، مثلاً می‌شود یک عنوان. لذا بین تعلق عدم‌العلم و جهل به حکم، و تعلق آن به موضوع و فعل، کاملاً فرق است.

پس تعلق جهل به موضوع، مستقیماً معنا ندارد و نیازمند واسطه است. یک عنوانی باید باشد که به واسطه آن عنوان، عارض شود. اما در مورد حکم اینطور نیست. اگر گفتیم «مَا لَا يَعْلَمُونَ» به خود حکم متعلق می‌شود. اینجا دیگر واسطه‌ای نمی‌خواهد. فرق تعلق «مَا لَا يَعْلَمُونَ» به حکم، و تعلق «مَا لَا يَعْلَمُونَ» به فعل یا موضوع، فرق واسطه در ثبوت و واسطه در عروض است. این نیز یک ظهور سیاقی است.

پس ما در اینجا دو ظهور سیاقی داریم و عرف، ظهور سیاقی دوم را ترجیح می‌دهد.

این، پاسخ دوم محقق عراقی در مقابل مستدل (یعنی کسی که ادعا می‌کند حدیث رفع به شبهات موضوعیه اختصاص دارد) است. ایشان در مقابل ادعا می‌کنند نه، اصلاً نمی‌تواند به شبهات موضوعیه اختصاص داشته باشد، بلکه اختصاص به حکم دارد. این دو اشکال محقق عراقی بر این طریق است.

بررسی اشکال دوم محقق عراقی

اشکالات دیگری نیز متوجه این طریق شده است. شاید سه یا چهار اشکال به این طریق کرده‌اند. محقق حائری اشکال کرده است، مرحوم آقای خوئی با بیانی نزدیک به محقق حائری بر ایشان اشکال کرده، دیگران نیز اشکال کردند. برای اینکه تکرار

نشود، قبل از بیان سایر اشکالات، کلام محقق عراقی را بررسی می‌کنیم، بعد می‌رویم سراغ بقیه مطالب.

تا اینجا، مستدل به وحدت سیاق اتکا کرد برای اثبات اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعی. محقق عراقی یک اشکالی کرد که آن را جواب دادیم. اشکال دوم محقق عراقی را هم گفتیم. آیا این اشکال محقق عراقی بر طریق دوم وارد است یا نه؟

پاسخ اول (امام خمینی)

برخی، از جمله امام خمینی (رحمه الله علیه) به محقق عراقی اشکال کردند. محقق عراقی گفته‌اند که نمی‌تواند بالذات خود فعل یا ذات موضوع متعلق جهل واقع شود، بلکه باید به واسطه یک عنوانی، جهل به آن متعلق گردد. ایشان می‌فرماید: «والجهل بالعنوان واسطه لثبوت الجهل بالنسبة الى نفس الفعل لا واسطه في العروض»؛ می‌گویند اگر عنوان خمریت یا خلیت، واسطه در عروض باشد، واسطه در عروض یک عنوان مجازی است؛ حقیقتی که ندارد، به واسطه چیز دیگری آن نسبت داده می‌شود؛ مثل کسی که در یک ماشین نشسته و حرکت می‌کند و ما این حرکت را نسبت دهیم به سرنشین، این مجازی است. اما در واسطه در ثبوت، مجاز در کار نیست. لذا اگر جهل، اولاً و بالذات، متعلق می‌شود به عنوان یعنی خمریت و بعد به واسطه آن به خود فعل خارجی یا موضوع متعلق می‌شود، این در حقیقت واسطه‌ای است برای تعلق به خود فعل و موضوع. اگر چنین شد، ما واقعاً ذات موضوع را مجهول می‌دانیم یا فعل را؟ درست است، یک واسطه‌ای در کار بوده، اما به سبب همین واسطه، آن فعل برای ما مجهول شده است. حال سؤال این است: اگر آن فعل به این صورت برای ما مجهول شد، این حقیقتاً مجهول است یا مجازاً؟

اگر محقق عراقی می‌توانست اثبات کند که این واسطه در عروض است، اینجا انتساب جهل به آن مجازی می‌شد، ولی اینجا در واقع واسطه در عروض نیست؛ واسطه در ثبوت است. این اشکالی است که امام خمینی (رحمه الله علیه) بر محقق عراقی دارند. یکی از کسانی که بر محقق عراقی اشکال کرده، صاحب منتقی است که آن هم تقریباً بیانش شبیه همین بیان است. دیگر نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم.

سوال:

استاد: در «مَا لَا يَعْلَمُونَ» حرف محقق عراقی چه بود؟ می‌گوید این نمی‌تواند مستقیماً به ذات موضوع متعلق شود. من این مایع را نمی‌دانم، یعنی چه؟ چه چیزش را نمی‌دانم؟ یا باید بگویم حکمش را نمی‌دانم، یا بگویم خمریتش را نمی‌دانم. محقق عراقی می‌گوید یک عنوانی واسطه شده برای تعلق جهل به موضوع (به ذات موضوع). آن عنوان مثلاً خمریت است. لذا ما اینجا در واقع کانه، یک ظهور سیاقی دوم داریم. آن ظهور سیاقی اول سر جایش هست. این ظهور سیاقی دوم است. عرف این ظهور سیاقی دوم را مقدم می‌دارد بر آن. در جواب اول ایشان می‌گوید اصلاً وحدت سیاق کانه نیست. در جواب دوم می‌گوید: این هم یک سیاق است، آن هم یک ظهور سیاقی است، ولی آن ظهور سیاقی مقدم است. اشکالی که امام اینجا مطرح می‌کنند این است که این واسطه در ثبوت است، نه واسطه در عروض. چرا واسطه در ثبوت است؟ برای اینکه اساساً ثبوت جهل نسبت برای این موضوع، با ملاحظه این عنوان است. بله، محقق عراقی اگر می‌گفت این از قبیل واسطه در عروض است، نتیجه چه می‌شد؟ می‌توانستیم بگویم این نسبت، این استعمال، مجاز است؛ مجاز باشد، اشکال ایشان وارد می‌شد. اما اگر ما گفتیم واسطه در ثبوت است، دیگر پای مجاز کنار می‌رود؛ می‌شود حقیقت. اشکال ایشان مرتفع می‌شود.

پاسخ دوم

البته یک پاسخ دیگری هم می‌توانیم به اشکال محقق عراقی ذکر بکنیم که به چه دلیل در دوران میان این دو ظهور سیاقی، شما می‌فرمایید ظهور سیاقی دوم مقدم است؟ چه دلیلی بر این دارید؟ ایشان ادعا کرده عرف ظهور سیاقی دوم را مقدم می‌کند. می‌گوییم به چه دلیل؟ چه شاهی بر این تقدیم دارید؟ پایه پاسخ دوم محقق عراقی بر همین است، تقدیم ظهور سیاقی دوم بر ظهور سیاقی اول؛ این خودش اول الکلام است، این خود ادعایی بی‌دلیل است. چرا؟

اشکال محقق حایری به طریق دوم

یک اشکالی را محقق حائری بر طریق دوم وارد کرده که تقریباً با تفاوتی اندک، مرحوم آقای خوئی نیز آن را بیان کرده‌اند. (از جمله کسانی که به نوعی ادعای اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه و افعال خارجی را مطرح کرده، شیخ انصاری است. ایشان معتقدند حدیث رفع مختص شبهات موضوعیه است و یکی از دلایل وی نیز همین وحدت سیاق است. اگر به خاطر داشته باشید، ایشان در آنجا چند طریق را نقل می‌کنند و شارحین و محققین «رسائل» نیز برخی طرق دیگر را بر آن افزوده‌اند. این وحدت سیاق از جمله قرائن و دلایلی است که مرحوم شیخ در «رسائل» ذکر کرده‌اند. اما بسیاری بر آن خدشه وارد کرده‌اند. یکی از این افراد محقق حائری است.

ایشان می‌فرمایند اساساً «ما» به عنوان اسم موصول به معنای شیء مبهم است. کارکرد اسم موصول اشاره به یک شیء مبهم است. «ما» و «الذی» و مانند آنها که معمولاً به عنوان اسم موصول ذکر می‌شوند، نیز همین معنا را دارند، صله نیز می‌آید و آن را شرح می‌دهد. نحوین موصول را اینگونه معنا کرده‌اند: اسم مبهمی که برای تعیین معنا و رفع ابهام آن نیازمند صله است؛ همان چیزی که در فارسی به آن «چیزی که» می‌گوییم. بنابراین، «مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ» یا «مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ» یعنی چیزی که بر آن اکراه شده است؛ «مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ» نیز به همین معناست. نقش آن رفع ابهام است. این همان معنای حقیقی موصول و صله است. «ما» و هر موصولی، همان‌گونه که در اصل معنا تابع صله است، در سعه و ضیق نیز تابع صله است؛ یعنی صله این شیء مبهم را مشخص می‌کند.

ایشان می‌گویند در تمام مواردی که «ما» در این حدیث به کار رفته، در همان معنای اصلی و حقیقی خود استعمال شده است؛ یعنی همان اسم مبهمی که برای رفع ابهام نیازمند صله است. منتهی صله‌های این موارد متفاوت است. در «مَا لَا يَعْلَمُونَ» صله چیزی است، در «مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ» صله چیز دیگری است. اینکه صله در هر مورد منطبق بر چیزی شده، به معنای تفاوت در معنای مستعمل نیست. انطباق اینها بر موارد و مصادیق مختلف، تفاوتی در معنای آنها ایجاد نمی‌کند. ایشان می‌گویند وحدت سیاق اقتضا می‌کند که ما در همه این موارد، «ما» را در همان معنای مبهم خودش به کار ببریم، منتها در مقام تطبیق، در «مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ» و «مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ» فقط بر فعل و موضوع خارجی منطبق می‌شود، اما در «مَا لَا يَعْلَمُونَ» به دلیل خود «لَا يَعْلَمُونَ» که صله است، این سعه دارد و هم شامل فعل می‌شود و هم شامل حکم؛ یعنی هم شبهات حکمیه را در بر می‌گیرد و هم شبهات موضوعیه.

سپس مثال می‌زنند: اگر مثلاً گفته شود «مَا يُؤْكَلُ» و «مَا يُرَى». «ما»، در هر دو به یک معناست: اسم مبهم. اما مصادیق «مَا يُرَى» با مصادیق «مَا يُؤْكَلُ» بسیار متفاوت است. «مَا يُرَى» یعنی هر آنچه دیده می‌شود. روشن است که دایره دیدنی‌ها بسیار گسترده‌تر از دایره خوردنی‌ها است. حال چون دایره خوردنی‌ها بسیار کمتر از دایره دیدنی‌هاست، آیا می‌توانیم بگوییم وحدت

سياق اقتضا می‌کند که موارد مأكول عیناً همان موارد مرئی باشد یا بالعکس؟ آیا می‌توانیم چنین کنیم؟ قطعاً خیر. لذا ایشان می‌گویند وحدت سياق نمی‌تواند اختصاص به شبهات موضوعیه را ثابت کند، یا به تعبیر دیگر، نمی‌توان شبهات حکمیه را از دایره حدیث خارج نمود.^۱

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ درر الفوائد، صفحه ۴۴۱.